

## «اعلامیه پاریس»

### چو افغان نباشد تن من مباد!

در هفته نامه امید شماره ۶۳۲ صفحه هشتم، هموطنی بنام آقای عبدالله «رها» از سانفرانسیسکو تبصره ای در باره مقاله من تحت عنوان (استعمال نام «افغانستان» جرم است) نوشته اند و نام این نوشته را (تبصره بر اعلامیه صادره پاریس) گذاشته اند. من تبصره شان را بدو بخش تقسیم می کنم. یکی بخش مفاهیمی که خارج از موضوع اند و دگر بخش مفاهیمی که نه بر احتیاج مبرم نزدیکی اقوام افغانستان و ارزشهای وحدت ملی ما استوار است، و نه بر اساسات علمی و زبانشناسی. نویسنده محترم بر هر دو از در جفا پیش آمده اند.

الف : اظهارات خارج موضوع :

۱- در پراگراف دوم تبصره بر اعلامیه پاریس نوشته شده: « موضوع چیست؟ ماجرا ازین قرار است که چرا برخی کسان در نوشته ها و یا گفتار خود بجای کلمه (افغانی)، (افغانستانی) می نویسند، و چرا بجای کلمات معمول دری و عربی، کلمات فارسی ایرانی را بکار می بندند! »

شما به نوشته من مراجعه کنید، من ننوشته ام چرا بجای کلمه «افغانی»، «افغانستانی» مینویسند..... چه من خوب میدانم که کلمه (افغانی) نام واحدپول و پیسه افغانستان است نه نام تبعه آن. پس شما در تدوین این جواب باز هم ناخود آگاه تحت تأثیر دوستان غیر افغان تان رفته اید، چه تنها و تنها آنهایند که به تبعه (افغان)، (افغانی) میگویند.

۲- در پراگراف (ج) نوشته اید: «از نگاه تاریخی: نام «افغانستان» برای بار نخست در اوایل قرن نهم بکار رفت. آقای فرهنگ می نویسد: (کلمه افغانستان بعنوان نام رسمی کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ م در معاهده بین انگلستان و ایران .... بکار رفته است).

از فحوای این نوشته تان معلوم می شود که شما نیز مثل آقای لطیف «پدرام» نام (افغانستان) را نیز قبول ندارید و آنرا به گفته نامبرده جعلی می پندارید.

من که در نوشته خود در باره نام «افغانستان»، قدامت تاریخی آن، افتخارات آن هرگز چیزی ننوشته ام و این موضوع مهم را برای مقال دیگر گذاشته ام. چرا شما خارج موضوع رفته اید؟ یا اینکه از دل من آگاهی داشته اید و قبل ازینکه من درین باره بنویسم، خواسته اید جواب آنرا بنویسید؟ این را در زبان دری خود ما (پیشگیرک) میگویند، نمیدانم در زبان «فارسی ناب» چه میگویند؟

تنها همینقدر عرض میکنم که در مورد نام کشور عزیز ما (افغانستان) هر چه گفته اید بیجا گفته اید، ولو که از کتاب آقای فرهنگ و بیت عبدالله خان دیوان بیگی و یا گفته صابر شاه «میزوف» (مجدوب) کابلی استناد کرده باشید. این سخن را بپذیرید که نام افغانستان بخواست شما (ولو که در نوشته تان گویا خواهان آن نیستید) و امثال شما تغیر نخواهد کرد و انشاء اله همنام ولایت (خراسان ایران) نخواهد شد.

جرم را نمیتوان در انحصار یک عمل نامطلوب معین محدود ساخت. قتل یک جرم است و جزای آن در اکثر کشورهای جهان اعدام است، سرقت یک قرص نان برای سد جوع اطفال یک خانواده گرسنه نیز جرم است اما در رعایت آن «ویکتور هیوگو» نویسنده و شاعر مشهور فرانسه داستان بینوایان را نوشته است که یکی از شهکار های ادبی اوست. لهذا جرایم متفاوت اند. و من به گفته «خدا بیامرزد عبدالرحمن پژواک» عقیده دارم که:

خبر نداشت که افغان ستان عدو سوز است      خدنگ چله پکتیسیان جگر دوز است  
سکندر است نه تنها که زور ما دیده است      هزار آئینه را این غبار پوشیده است

آقای رها! درست است که نام فارس را «رضا شاه پهلوی» در دهه سی قرن گذشته به نام ایران تغییر داده است ولی فراموش نکنید که به ایرانستان تغییر نداده و حتی خود او در دوران اول سرکوبی حزب توده در یکی از مصاحبه های خود به روزنامه نگاران گفته بود: «یکی از دلایل سرکوبی حزب توده این بود که میخواستند ایران را به ایرانستان تبدیل کنند و من هرگز به این امر حاضر نخواهم شد». نشود که شما نیز ازین گفتار توده ای ها الهام گرفته باشید...! ببینید اگر این (ستان) و (ستانی) برای خود ایرانی ها کوچک شدن و تصغیر را میرساند و برای خود نمی پذیرند چرا آنرا برای ما توصیه میکنند؟ و باز هم میگویم (و این نه فحش است و نه دشنام) چرا پیروان شان درین راه فعالیت می ورزند و می خواهند نام کشور افغانستان را همنام (ولایت خراسان ایران) نامند....

جناب آقای رها! من با کشور همسایه ایران کدام خصومتی ندارم، برعکس بسیار دوستش هم دارم و دوستان بسیار خوب ایرانی هم دارم، به ادبیات شان بسیار علاقه دارم، به شعرا و نویسندگان شان احترام دارم و مطالعه اشعار و آثار نویسندگان شان مورد دلچسپی من بوده و هست، ولی این باعث نمی شود که پیرو شان باشم و زیر تأثیر شان بروم.

۳- در پراگراف یازدهم باز هم خارج موضوع در باره زبان پشتو و پشتو سازی کلمات درفشانی کرده اید و اعتراض دارید که چرا صادر کننده اعلامیه پاریس به پشتو حرف نمیزند و یا مرحوم سردار محمد نعیم خان با پشتو سازی مضامین مکاتب ضربه قاطعی بر پیکر معنوی این کشور وارد کرد، در حالیکه خود یک کلمه پشتو بر زبان نیاورده بود. و یا نوشته اید که در عهد ظاهر شاه همه تپ و تلاش بر آن بود که زبان پشتو جاگزین زبان فارسی شود..... برادر عزیز، درین بخش از اعتراضات، اکثر ادعا های شما نادرست است. گفتنی زیاد است ولی درین مقال بحث در باره این نکات صحبت را به درازا می کشاند و این بحث را میگذاریم برای نوشته دیگر.

ولی نمی دانم شما از کجا می فهمید که اینجانب صادر کننده اعلامیه پاریس به پشتو که زبان مادر من است گپ نمی زنم، دوم از کجا این قضاوت را می کنید که سردار محمد نعیم خان یک کلمه پشتو بر زبان نیاورده بود، من که در چندین محفل خصوصی او را در حال سخن زدن با اعضای فامیل خودم دیده و شنیده بودم بسیار پشتوی عالی سخن میگفت. بار اول او را در فاتحه والده مرحوم جنرال عبدالله خان طوطی خیل دیدم که بعد از فاتحه در مسجد برای صرف نان چاشت (یا باصطلاح فارسی «ناب» نهار) با همه ما به قلعه جنرال عبدالله خان در (ده دانا) آمد و در تمام مدت صرف نان با همه اهل مجلس به پشتو گپ میزد. اینکه در وقت کار اداری و تماسها با مردم کابل که زیادتر دری زبان بودند پشتو نمی گفت، میتواند یک نقطه مثبت او باشد.

ب: در پراگراف دوم نوشته اید: «از نگاه حقوق جزا جرایم به سه دسته تقسیم می شوند.....»

۱- در باره جرم: من کلمه جرم را به گفته شما بحیث یک قاضی مقیم پاریس و یا یک حارنوال به مفهوم حقوقی آن مطرح نکرده ام و فکر میکنم بسیار اعمالی وجود دارند که با وجودیکه در متون قانون جزا دسته بندی نشده باشند، میتوان آنها را جرم دانست. یک مثال بسیار ساده: شما با موتر تان چراغ سرخ ترافیکی را مراعات نمی کنید، این عمل شما یک جرم است ولو که در دسته بندی جنایت، جنحه و قباحت شما شامل نباشد.

از من پرسیده اید که نوعیت این جرم چیست؟ بجواب تان عرض میشود که اگر من در مسند قضا نشسته باشم آنرا در رسته (قباحت) شامل خواهم کرد، چه واقعاً استعمال نام (افغانستانی) برای (افغان) قبیح است و باید مطابق آن

برای مرتکب آن جزا تعیین گردد.

۲- در باره عفت قلم: شما نوشته اید که «قلم بذات خود قدسیت دارد و خداوند تبارک و تعالی بدان سوگند یاد کرده است.....» البته عفت قلم باید رعایت شود و قدسیت قلم سوء تعبیر نگردد. ببینید بر موضوع عفت قلم میتوانیم بحث کنیم ولی خواهش میکنم از قدسیت قلم بگذرید چه با همین قلم بوده که حکم اعدام هزاران هموطن بیگناه ما از طرف زعمای کمونیست افغان صادر شده است. سوگند خوردن خداوند به قلم بحثی است جدا که از حوصله این نوشته خارج است ولی اگر خواسته باشید و حوصله و بزرگواری شنیدن آنرا داشته باشید می توانیم برآن هم بحث نمایم، خداوند به انجیر، زیتون و آفتاب هم قسم خورده است، اما نمی توانیم هر چه انجیر است و زیتون تاج سر خود سازیم و هر چه آفتاب است پیرستیم. بنظر اینجانب من عفت قلم را ندیده ام و سخنانیکه گفته ام، «بد و بیراه» نبوده و صرف حقیقت است و شنیدن حقیقت همیشه تلخ و رنجاننده است چنانچه شاعر گرانمایه ایران میگوید (کو آنچنان کسیکه نرنجد زحرف راست. میفرماید: «و ما باید چه در گفتار و چه در نوشته های خویش عفت قلم را از یاد نبریم.» جناب آقای رها! لطفاً شما هم حقیقت را بگویید و بنویسید که مقصدتان از قدسیت، قدسیت قلم نه بلکه فقط می خواهید بر لب اهل قلم مهر خموشی زنید. اما غافل از آنید که در آن وقت صدای آنها بلند تر خواهد شد. مثلی که جناب رها، بین آله گفتار و آله نوشتار، فرقی قایل نیستند و «پیش جانانه شان پنبه دانه و پندانه یکیست.» آله گفتار عبارت از جهاز مغلقی است که از شش ها شروع شده، به حلقوم و حنجره و گچکک و زبان و دهان و لبان ختم میشود. اینکه زبان (زبان گوشی) را در عرف ما آله گفتار و گویندگی میدانند، بنا بر اهمیت آن در بین تمام این اجزای دستگاه گویندگیست.

شاید مراد جناب رها از «عفت قلم در گفتار» همانا «عفت زبان و کلام» است. «المعنی فی البطن شاعر» شما مینویسید: «آیا کسی که (افغانستانی) بگوید مستوجب این همه بدگویی و فحش و دشنام ها است؟ و یا کسیکه کلمات ناب فارسی را بکار برد باید به ارتکاب خیانت متهم شود؟» جناب دانشمند گرامی، من بخاطر استعمال نام (افغانستانی) کسی را فحش و دشنام نداده ام، من هموطن کابلی شما هستم و میدانم که فحش و دشنام چیست؟ ولی مذمت کرده ام و کسانی را که مندرجات و نصوص قانون اساسی ما را که وثیقه ملی کشور ماست، به بازی بگیرند و بآن بی احترامی کنند مستوجب بدگویی و حتی جزا میدانم!

ولی در مورد بکار برد کلمات «ناب» فارسی که شما میفرمائید هم گفتنی دارم. شما اگر از یک شاگرد زبانشناسی خاصاً زبان شناسی اجتماعی سوال کنید به شما خواهد گفت که زبان قبل از همه و در اول وهله، وسیله افهام و تفهیم بین مردمان یک جامعه است. پس باید به زبانی گپ بزنییم و به زبانی بنویسیم که جامعه و هموطنان ما بدانند و بفهمند و با استعمال کلمات آن زبان، افهام و تفهیم صورت گرفته بتواند و نه عکس آن. اگر من مثال هائی ازین کلمات را درین جا بیاورم که در وطن ما و نزد اکثریت عظیم مردم ما قابل فهم نیستند مثنوی هفتاد من کاغذ می شود، پس صرف چند تا از آن کلمات را درینجا من حیث مشت نمونه خروار می آورم:

- جنده (جهنده) ما به توغ یا بیرق زیارت و قبور و یا به «ژنده» میگوئیم و در فارسی «ناب» به (فاحشه) میگویند.

- مسکه : ما بخوراکی میگوئیم که با نان و مربا در چای صبح تان نوش جان میکنید ولی در فارسی «ناب» بآن (کره) می گویند و (کره) نزد ما دری زبانان معنی دیگر دارد که عبارت از « زیور دست زن » است  
- ما چوکی میگوئیم (ولو که ریشه هندی دارد) و در فارسی «ناب» (صندلی) میگویند که صندلی در زبان دری ما معنی دیگر دارد که حتماً شما در افغانستان صندلی داشته اید و در سر آن « کچری قروت» هم نوش جان کرده اید. در ایران «صندلی» مارا « کرسی» می نامند.  
- ما غُسل میگوئیم و در فارسی «ناب» (آب تنی) میگویند.  
- ما خشت میگوئیم و در فارسی «ناب» (آجر) میگویند، آجر پخته و آجر خام  
- ما حمل و ثور می گوئیم و در فارسی «ناب» فروردین و اردیبهشت می گویند. قابل تذکر است که در زمان شاه ایران مرحوم مصدق صدراعظم ایران ماه های سال شمسی را بنام های حمل ، ثور و غیره بکار می بُرد.  
- ما روی پاک می گوئیم و در فارسی «ناب» (آبچین یا حوله) میگویند. که یکی ازین کلمات و صد های دیگر آنرا مردم ما نمی فهمند. این نیست که « استعمال این کلمات به ذوق ولی نوری برابر است یا نیست» ، مردم شما این کلمات را نمی دانند ، چرا این نزاکت و واقعیت را درک نمی کنید ؟  
این ادعای شما مرا بدان واداشت که به تألیف دکشنری زبان (دری- فارسی) و (فارسی - دری) آغاز نمایم و همین حالا با کار دو ماهه شبانه روزی به هشت صد و هفتاد کلمه یا به اصطلاح فارسی «ناب» شما (واژه) رسیده ام .

در اخیر اجازه بدهید به همان احساس و نحویکه شما یقیناً وطن و ماوای آبایی خود تانرا دوست دارید که عبارت از همین وطن مألوف و مشترک ما و شما افغانستان است، اظهار بدارم که منظورم از نوشتن این مقال تشنج افگنی نه بلکه تشنج زدایی است.

این از مکلفیت ها و وظایف ملی و معنوی نویسندگان و چیز فهمان فعال داخل و خارج کشور است که پس ازین ، این کشور بخون آغشته را که اینک می خواهد از حالت احتضار برآید و امید که از شر همسایه های طماع نیز به امن باشد ، دست بدست هم داده از تفرقه افگنی و تحریک به تجزیه اجتناب ورزیم.

من در جواب نوشتن تنبلم ، از همین سبب پاسخ نوشته شما دیر تر رسید ، جواب نوشته جناب آقای کوشان را هم عنقریب خواهم نوشت. با عرض احترام

ولی احمد نوری

(\*) «چو افغان نباشد تن من مباد» اصل آن از فردوسی و چنین است :

«چو ایران نباشد تن من مباد» درین کوه و برزن چو بکتن مباد

همه سر به سر تن بکشتن دهیم مبادا که کشور به دشمن دهیم

ولی شاعر حماسه سرای افغانستان «مرحوم محمد یونس عینی» از روی احساس وطن پرستی و از درد فراق میهن ، با اجازه از روان پاک فردوسی کلمه (ایران) را به (افغان) تغییر داده است البته «ایران» فردوسی مراد از «خراسان» است که پیش کسوت افغانستان امروزی بوده و ولایت خراسان ایران امروزه را هم در بر می گرفته

پاریس ششم نومبر ۲۰۰۴ میلادی